

و بقرب مقدم علی مرفون شد گیلان بر چند دهسین دوره اولیه امر و بعد با احاد  
 از موین و سفین بایه در آخذ و گشتند و من چند از گیلان فائز بایان بدیع شد  
 و اسامی بعضی از بایان رشت و لاهیجان در ضمن مندرجات بخشهای سابقه مسطور گردیده  
 و خصوصاً در رشت برخی از پیران میرزا سید آیه و بان خوبی بودند ولی امر بدیع در آنکه در  
 قراقرغه مرکزی تاسیس یافت و فقط در لاهیجان که شهرتیش بزرگتر و مرکز آبادی و تجاری  
 گیلان بود و جمعی کثیر از تجار نقاط متعدد نیز گشتند من چند از بایان قزوین سکونت یافته  
 گرفتند و حکمت حاج شیخ محمد مهمل با برادرش شهنشاهی محمد رحیم وارد شده حجره تجارت  
 تاسیس کرد و شهنشاهی محمد رحیم مقیم بلده شده از دواج نمود و با نفوس سالم اندک اندک  
 در باره امر بدیع صحبت داشت و چون معروف شد و چهار تعرضات معاینه گردید زودند  
 و اموال تجارت بروند و ایامی طویل تبری شد و بعداً بحاجات پرداخت و آخر الامر  
 سرمایه و ثروت از دست داده اثابته فروخته بمصرف رسانده و چهار فقره فاقه گشت و  
 با چاره روز با بختکل رفته بیزم شهر آمده و فرخته معاشش کرد و شهر را دید و در آنجا بیکه بیزم بر  
 دست گرفتار کرده زودند و با لاجرم از بیم تعدی و ضرب ملازم خانه گردیده بیرون نیامد تا از  
 مدت گرسنگی در گذشت و فرزندش در جنب کعبه میرزا جعفر خان کلانتر که بعداً در حقیقت  
 شده واقع است و احقاد شش نام و هفتمی درین امر حاصل کردند و بعداً انا ابتر  
 و انا کرانی باقی و انا عهده لصد دارد و مشغول تجارت شده آنگاه ملا جعفر و هم ملا محمد  
 انگسین قزوین در قره کلکشان جان تعلیم کودکان بردارستند و بعد با قرم اتی در برادرش

محمد

می چسبید که در آغاز جوانی ساکن قریه بودند و بستگان ایشان را تبلیغ کردند و آنان چندین مرتبه  
 معروف شدند و میرزا کاظم خان نائب الوزاره مالک قریه که حاکم لاجان بود ایشان را تنبیه  
 و ضرب و امر ایشان را اینجا کرده تشدید نمود و ملا جعفر و ملا عبد حسین به بطریق بذر ایمان در  
 آن دیوه افشاندند و منی چند را هدایت کردند و سپس آقا محمد صادق کلاهدوز از جهت کثرت اثر  
 و ترویج اهل قریه درین مهاجرت بلا احوال کرد چنانکه در سال ۱۲۷۱ هجری قمری ارسیل مشهدی محمد  
 رحیم و آقا محمد رضا و آقا مشهدی محمد باقر و آقا حسین علی و آقا میرزا محمد و حاجی شیخ محمد و غیرهم  
 گرد آمدند و یکی از مهاجرتیان آقا سید جواد تاجر که در وطن اندک تحصیلات عربیه کرده  
 شش ماهی بود در آغاز امر فائز با بیان بدیع گشت به جهت سادگت اطلاع تجار معنی که در کوه  
 لاجان واقع بود وارد شده قامت حجت و با جماعت شیخیه که قدرت و ثروت داشتند  
 و مشتمل بر مشرت گرفته از مهاجرت با هموطنان مذکور خود احسیا ط نمود و با مراعات  
 نهایت حکمت و مصلحت وقت در برده صحبت از امر مبع دشت و در حدود سال هزار و  
 در بیست و هشتاد و اند که بلائی بابانام وکیل مشدی شده بتبلیغ رفقای خود پرداخت  
 از آنکه میرزا علی شرف که جوانی فهیم و عارف از طباطب مدرس دینه بود بتبلیغ کرد و  
 ایام آنکه آن اعیان محصور در امر حضرت بشر اعظم ماند و آقا سید جواد ایشان را از ملاقات  
 به ایام قریه مذکور دور داشت تا چون آقا سید جواد سفری بقره دین نمود میرزا علی  
 نمود و ملاقات مشهدی محمد رحیم مذکور رساند بواسطه او با سایر اهل بهاراه یافته دلائل  
 و بر این بشتند در ساله معروف بنام علی محمد سراج را نو بارت کرده از حضور حضرت حسین و

در ایام میوم بعد از آنم آنگس یافته مشغول در سرش رفته و بعد از عودت آن سیه جواد از فردین  
 میرزا علی شرف دیر نیز تبلیغ با مراد بی نمود و جمع مذکور از احباب بهم ملاقات و محفلات  
 بی در بی کردند و میرزا علی شرف ترک مرزیه گفته و که در بازار مغنوح داشته تجارت مویجا  
 پردخت و همت تبلیغ خصوصاً رفقای مدرسه نهاد و جمعی مانند میرزا آقاخان میرزا احمد  
 از اهل قریه سوستان و آقا سید محمد از اهل قریه گراب جواد از توابع بند ایمان حاصل کرده  
 شوق و اجساد تام صحبت با امالی نمودند و از آنجمله حمزه نام شاعر متخصص بعضی و از جمله  
 اجساد و از بناط بمرکز آمدن نمود بواسطه او در پیش خوشحال نام که بر خود را  
 غصن کبر خوانده گفته و جمله بر خاست و این شور و شور موجب بجان امالی گشت و آقا  
 سید محمد و میرزا احمد را ملاقات عرض نقدی نمودند و در سوستان در طین شکل شده بطهران  
 شمانند و میرزا احمد با صغریه از آنجا با صغریه رفته آقامت گزید و آقا سید محمد در طین  
 سکونت نمود و در آن حال الواح متوالیه بر آن میرزا علی شرف غیره رسید و با بهایان  
 قزوین درشت و همت بان جدید برشت و بعد رفته موجب طلب و کوشش رخ شده  
 و بلا بجان آمده پادشاه بینه بحال خود بر گشتند و بد بطریق جمعیتی بتدریج در کلبان  
 بساط ایمان و عرفان وارد شدند و میرزا علی شرف همت بر تبلیغ و نشر امر نهاد  
 و مکانیست جوانیه بخاکای بلد نوشت و آنان مرفعات و ملا بر غیر خوانده تشبیه نمودند  
 تا آنکه سید درویشی در بازار قدم رده بر ماسیان لغت نمود و مقابل دکان وی بسنانه  
 سب و لعن کرد و قریب بی بر بطریق گدانت و پیمان صبرش بر رزنده و در در جمعیت



دکان خود برای مہمی باز کرد و سید رسیده شروع سخن رشت و ماستود نمود برخاست  
 و با مقباس آهنی زرغ خان بردہن سید سوخت کہ سرآہن از قہائش بیرون رفت و  
 این ریشہ و در دکان راست و بخانہ آقا جواد قدس از اجابک بر جای آقا سید جواد کوز  
 معین لایحجان بود و در آنروز با جمعی از اجاب در آنخانہ همان بودند رفت و در بارہ واقعہ مذکور  
 مشاورہ کردند و از آنطرف امالی بازار و اخلاط مردم ہزار رسیدہ را در حالیکہ در دکانش خون  
 جاری بود بدار انگومہ بردند و حکومت با میرزا محمد حسین خان منظم السلطنہ پسر امین دیوان بود  
 و کہ خدای محل را طلبیدہ با عدہ از فرآشان برای دستگیری میرزا علی شرف فرستاد و بعضی  
 مردم با ایشان خبر دادند کہ در خانہ آقا جواد با شرمی باشد و کی آقا جواد بہ اس احتیاط اجاب  
 از خانہ خود متفرق نمود و پرا در گوشہ پنهان نمودہ خود تارض کردہ در خانہ بست و چون کہ خدا  
 و فرآشان رسیدہ وق الباب کردند اظہار بیماری و عدم اطلاع نمودہ آنا نزارہ داد  
 میرزا علی شرف را بختہ رفتند ولی جمعی در پیرامون خانہ مترصد و مراقب شدند و بمقام  
 غروب عمومی میرزا آقا شہیدی حسین از رشت مراجعت بلا ایحجان نمود و از جمعیتی کہ در  
 اطراف خانہ آقا جواد منتشر بودند ما جری شنیدہ سخت بر شفت و عرق جہت بکسکت  
 آمد و بخانہ خویش در آمدہ لباس تبدل جنگونی در بر کردہ جو بدستی برگرفت و در سیر  
 جلوی کوچہ با کسبہ کہ اغلب از بستہ گانشان بودند تشدد کردہ چنین گفت گروہ  
 ششمنی عامیم و کلمات برادر زادہ را نمی فہم ولی اینقدر معلوم و واضح است کہ برادر  
 من و پسر عموی سیا جراتی است عالم و عارف و مظالمی علمی اظہار میکنند کہ گنباہر

۹۴۵

عثمایی این شهر را بلع نمود و در خواست مجلسی کرد که مناظره و مجادله نمایند تا حقانیت مطالب خود را  
 ثابت کند و یا آنکه علماء و ائمه را مجموع و مغلوب سازند چنانچه عملها خیر نشدند و حال میخوانند باین دسته  
 فتنه و شر را بگیرند اگر من امروز از دست نبرسم تا وظیفه و تکلیف خود را نمیدانستند  
 معلوم میشود غیرت نداریم که بکنفر از قوم و عاقله خود را نگهداری کنیم حال من بروم و غنیمت  
 بخانه میآدم به بیم این خلق چه خواهند کرد آنگاه بیوسی خانه آقا جواد شتافت و بدربار خانه رسید  
 دق الباب کرده بانگ داد که مشهدی حسین عموی میرزا علی شهرم چون در را باز کردند و بدون  
 لباسی که همراه گرفت بوسی پوشانده چو بی بستش داده گفت تو ز جلو من از عقب بروم  
 و هر که بنوع تعرض رسیده باید باین چوب بقوت تمام براد فرود آری و گرنه من تو را میزنم و بد آنجا  
 از خانه مذکور بیرون آمده از باین انبوه مردم گشتند و کسی حبارت تعرض نکرد تا بخانه خود وارد شدند  
 و مردم نیز متفرق شدند و خبر بسمع حکومت رسید و بملاحظه از شجاعت مشهدی حسین و عدت  
 و قدرت عشرتشان تعجب نکرد و میرزا احدث یکماه برای اینکه بفران قسه منقطع شود از خانه بیرون  
 نیامد تا حاکم مکتوبی بوسی به بنیضمون نوشت که باینکه سید در دیش بهبودی یافت ملا و عوام  
 پیوسته بامن در این خصوص مذاکره و مراجعه نمایند اولی آنکه شایعندی از این بجان خارج نشود و چون  
 نصیحه را فراموش کرده ساکن شوند مرحبت نمایند و از اینرا اطاعت کرده چند روزه امور خانه و  
 لوازم سفر مرتب و بنیاساخت و با آقا محمد قزوینی مذکور از طریق دیلمان عزیمت قزوین نمود  
 در یوم اول عید زنیوان دارد شد و قریب دو سال در قزوین و طهران ماند آنگاه در طهران  
 برگشت و ایامی چند بزیست و آشننگام در آن پلده جمعی از بهائیان قزوینی و تنی چند از انالی

که بود

که بواسطه وی فائز گشتند اجتماع داشتند و از قزوین میان بغداد و نفوس مذکوره آن حسین برادر آن  
 عبدالمجید برادر آن آقا عبد الزق و کر بلائی عبد الباقی و شهیدی مطلب و آقا رفیعی و غیره هم بود  
 و میرزا افس از طاقات باندا کورین بموجب مذاکره و مشاوره که در قزوین شد بقصد تبلیغ و نشر امر  
 الهی برشت زنده در سرای میرزا بابا حجره گرفته بهمت تبلیغ گذاشت و در آن ایام حاجی نصیر قزوینی  
 با عاقله متفهم برشت بوده حجره تجارت داشت و عده قلیل بستگان قزوینیان نیز بهمانی و او  
 نما گشتند و هنوز احدی از امامی ایمان نیاورده و بعد از آن سید جواد قزوینی و سپس آقا  
 محمد اسماعیل و آقا محمد ابراهیم لایحاجی که غلبت تبلیغ کرد برشت وارد شده اقامت گزیدند  
 و عده از امامی مانند میرزا مهدی و میرزا باقر بصیار و برادرش میرزا علی و آقا علی صفر و عا  
 مشایخ و طلابی سعفی و برادرش آقا حسین و پدرشان ملا محمد و نیز کر بلائی قاسم و برادرش  
 آقا رضا زگر و آقا رسول خاوند و آقا محمد جواد و مساجدات جنس مؤمن گشتند و تا سال ۱۲۹۶  
 جمعیت به میت فخر بالغ گردید و ملا محمد بنصیر تا ساله تازه ایمان مذکور در سال ۱۲۹۵ که هنوز  
 احکام صلوة مورد نیافت بکلیف عادی خواست عاقبت مجموعه مناجاتی باو دادند که بر روی سپی

آقا میرزا جواد بن لایحاجی که با او در نزد حکومت برشت نوکر بود دستور حکمران برای قطع نزاع درین زمان از امامی روزی با او نزد حاجی  
 میر عبدالباقی محبت نمود یافت روزی در حالیکه جمعی کثیر نزد محمد حاضر بودند سخن از باقیه بیان آمد و چون برخی شنیدند و  
 که بر نزد اصدان بیان داشتند از او عقائد و مطالب بیان را استغفار کردند و از چنین جواب گفت همان دلائل آیات  
 شاهستند لایحاجی بر حقیقت امر رسول آنستند کالی یکبند ایشان نیز آنست حجت نمایند و بعد از یک دعوی در مجال  
 که پیشتر از آنحضرت مروی داشت و این موجب مزید هدایت مردم شد و جایها در خانه محمد حاضر نمودند و اجماع بسیار بر حقیقت  
 که نزد امر استگرا گشتند و بعد از آن عروب میرزا اصدان نیز آمد از او خواست آن سخن گفت و اظهار داشت که عدل است  
 و بیست تا الراج و آیات از منزل خود بر سر ای نشین را در خانه دیگر گردانیدند و امر ایضاً واحدی اندک بر نفس نزد وی کرد



پس از داد نمود پنج بار الله ای بخواند پس از سالی چند جمعی دیگر مانند همسر آقا حکیم میرزا  
 ابراهیم جدید و غیرهم تبلیغ شدند و در لیالی بار عایت حسیاط احتفال نمودند و عند لیب  
 در ایام آقامت برشت گاهای بلاهجان رفته با مومنین بجایز ملاقات و مساعدت کردند تا  
 فتنه سال ۱۳۰۰ در کبیری از بلاد ایران واقع شد و جمعی از بهائیان رشت و لاهجان بویکی  
 در بخش سابق نگاشتم گرفتار و مجبور گشتند چون فضل الله خان حکمران لاهجان حسب امر برادر  
 عبد الله خان والی گیلان برای دستگیری بهائیان آنجا میفرستاد یک فرستاشی خود را با عده  
 از کاشگان نامور نمود نامورین نخست بجانه میرزا علی شرف رفته او را بانعامت کتبخش مدار  
 انگور بردند و حکمران او را حبس و کتبخش را ضربه کرد و بهائیان متواری و شغنی گردیدند چنانکه مشهور  
 شد که محسین کفاش و برادرش مشهدی محمد حیدر و علویش مشهدی محمد الکریم با زندران  
 گریختند و دانستند که در آنجا نیز حکومت بصد و گرفتاری بهائیان است لاجرم بخراسان  
 شتافتند و پس از مشهوری چند گریختند و جمعی از مومنین بقرا و نواحی گریخته و فقط بعد  
 از مرزاکر بلخانی بابا و آقا محمد صفا و قیام قزوین و آقا محمد قاسمی باز زندانی نیز گرفتار چنگال  
 نامورین حکومت شدند و آقا مشهدی علی شاهرخ و خواهر میرزا را نیز گرفته سستی نمودند

عاقبت خود را در حجره شش متعلق دیدم چون بجانم بر گشتم در با تمام لوح و نامه احوال مکالمه با بعضی حبایتم دردی  
 دیگر حسرت و متاسفانه برای حجره ام از عدد دهانه مجتهد گزینم و گمانسته اش رسید و مرا بجزش بود که فریب نصد نظرش  
 بودند و نوعی باوی گفتگو کردم که حکم قتل نمونست داد و مسئول اصحاب نیز حاصل آمد و پس از چند نام متعال که بعضی تقریرها  
 در محسن و توکل برده و دیگر نمود چون بودی حجره ام برای تبریزی روان شدم بین طریق محسن و آقا حیدر سراسی مکتبی رقم و در  
 دم در بکابل میباشم و دیدم چون مقام دادم بر رسید که بگوئیم با شغالی گفتم عنایت الهیه شد و در دم نه تعالی مرود و پس  
 واقعه در سال ۱۲۹۷ واقع شد میرزا مهدی شش

کردند و روزی دیگر حسب وساطت بعضی را نموده دینار ابو اطله محمد صادق بیک سرگماشته حکومتی پیام کرد  
 که چون گرفتاری با بجرم عقیدت دینی است اولی آنکه علی را بطلب جمع شوند و من با حضور حکمران حقیقت  
 این عقیده را بهمه ثابت و مدلل نمایم و او مجلسی مشحون از علما و در دار الحکومه منعقد ساخت و میرزا  
 حاضر نمود تا با علی محاضره و مناظره کرد و بموجب تعاقبها و امر حکمران ناچار شدند که دست از قال قبل  
 بجمع کشیده یک یک میدان مناظره در آمدند و یکی سخنم و طرم گشتند و میرزا ابراهیم خباب که  
 خویش از طرف اول علما و عرفا بعد بیدار است چون مغلوب و خجل شد حکمران خطاب کرده چنین گفت  
 اینجان حاکم جوابت شخص شمشیر است و اینگونه در باب گذشته و با بجمه پس از حبس چند روز سخت  
 آقا محمد صادق قرظینی و کربلانی بابا و آقا محمد تقی را با غل ذبحیر سوار سپ نموده برشت گسیل داشتند و  
 بعد از آن در زندی دیگر میرزا را نیز بهجان طریق برشت بردند و در عبور هر یکشان از کوی و بازار لا محاله  
 اشرار و اخطاط نامس آنچه خواستند نماند و بعد از اینها در توپین بجای آوردند و با بجمه محبوسین تحمل  
 مشقات بسیار در تمامی مختلفه در حبس بسر برده بواسطه دو سائل متنوعه مستخلص در نمانند و کربلانی  
 با بار میرزا احمد علیرافا این دیوان وساطت کرده بعد از چند روز در حبس ساخت و از سه روز دیگر محبوسین  
 لااجان آقا محمد تقی بیشتر خلاص شدند آنگاه غنایب و مت گرفتاریش نمرده ماه بطول انجامید  
 و چند ماه از مدت مذکور را در کینه ذبحیر بوده از آن پس حبس محترم شد و آقا محمد صادق سه ماه بعد از  
 خلاصی غنایب در زندان گذشت و چنانکه در پیش سابق آوردم حاجی نصیر قرظینی نیز از ضعف سری  
 و از شدت مشقت در حبس وفات یافت و قبر حاجی نصیر در ولی بزرگوار و قبر آقا محمد صادق در سراسر  
 مسایر نیستند چنانکه در پنجاهت نامه تی محمود و قعود دست داد و بعد از چندی بار از هر سوخت



شدند و قیام بر خدات ایزد کردند و احتفالات باروح در میان نمودند و تا یوم غروب شمس جمال ابدی  
 جمعی کثیر در رشت و لاجمان اقامت داشتند و الواحی کثیر در جانشان موجود است و کتب  
 بعضی فن و خطیه نیز چنانکه در ضمن شرح احوال حاجی میرزا احمد ناعنی کرمانی اشاره کردم در آن حدود  
 پنج داد در روحی با مرضا خادم چنین مشهور است در ایام مبادک حسین نامی در مکه گیلان  
 ادعای حبیب کرده و چند نفری را همراه نمود و همچنین حبیب دیگر مدعی شد که من  
 اکبرم آن هم چند نفری بفریب ناس مشغول شدن بضمیمه که بعضی بجان صدک کردند  
 و شخص مخصوص بگیلان فرستادند بعد کذب آن حبیب هم معلوم شد و خدای  
 طریقی مدت حبس نوزده ماهه اشعار و ابیات بسیار در مرثی و سایر جمال ابدی و مسائل اخیری سرد  
 از آن جمله ابیات مشهوره است که از محبت برای عبده خان والی بفرستاد و همی حسنه

کمان کرد آن کمان ابرو که من ساقم و نوبت نامم	کشیده ز نور بخرم کمان داده بزند نامم
نموده همه خال روی خود انفرسیه عالم	نموده چون پریشان سوی خود آخر پریشام
نیم بوسف که تا در گوشه زندان شوم ساکن	نیم بعقوب تا منزل شود در بیت الاخرام
گر من بترسم کافاده اندر چاه تا رنیم	بود لشک بصر آب بود لخت جگر نامم
زنوک خایه ام میر بخت دایم نونو مهر جان	کنون با قوت میریزد همی از زنوک مرگانم
ز بحر طبع مواجم گهر با میشدی روشن	کنون از چشمه چشمم گهر بریزد ز دامانم
بیل بود همچون چشمه جاری است از چشم	بسان پنج مرغان رخسار افاده در جامم
مکان بوده است اندر پای سرد سایه بیدم	ز سر تا حال در زندان بسان بیه لرزانم

بدم سر حاشه اهل کمال ای سحران آخر  
 مرا چون بیل شیدا بگشاید باجی مادی  
 ز صحنه وار کون دارم شکایتهای گوناگون  
 الا ای حکمران دکت گیلان تا بجی داری  
 گمان کردی که من شرم نمودی قصد تجریم  
 اگر ندیم اگر قلاش اگر مومن اگر کافر  
 حدیث اکرم تصنیف از نظر ما محو شد کویا  
 مرا باید می اندر ساغر و معشوقه در باین  
 اگر خدی شدم ساکن میان باجی و دکت  
 خرابانست ما دیم بود در مغان جا بیم  
 کتاب صفت یار است و سبب حلقه گیسو  
 نمودی دستگیرم باز گیر از مکرمت ستم  
 ز زلفی بودیم بر سر ترا جلالت چه افرازد  
 بر شاهان و شاهان را بهیچ وقت از خود نرنگان  
 مرا زین شتر جانم در بنیده هر نه خوشتر  
 بگر از وساحت شکر لب نغمه براندم  
 بود تا به چشایی صایه افکن بر سر مردم

چشم خلق کردی کمتر از طفل دستانم  
 کنون چون جعدا گردیده منزل کنج و برانم  
 مگر دستم دهد روزی که داد از صحن بستانم  
 مکان در کنج زندان دقین با آه واقفانم  
 کشیدی زین زنجیرم مکان دادی بزندانم  
 بهر حالت تو را از جهان دعا گوی سخنانم  
 اگر هم کافرم آخر بر اهل رشت مهمانم  
 کجا کی شناسانی بود با این و ایامم  
 ندانستم نفهمیدم خطا کردم پشیمانم  
 جز این دینی نیجویم جز این کیشی میخوانم  
 بود این ندانم که کافرستم از سلیمانم  
 فکندی که ز پایم باز بر پا دار از حسانم  
 به کامم که تا کامت دهد داد از سجدهام  
 تو نیز از فرط ارکان بزرگی بس مرخانم  
 سلیمان فی تو دمن مرود این شهر است چون نام  
 خلاصم زین خمس فری جاوه در کستانم  
 مگر در دست کم ساید الطاف بر دانم

و پس از استخلاص بلا بهیچان رفته تقریباً چهار ماه ماند ولی چون اغلب اهل بهادران فتنه شفت خیرت  
 بسیار دیده جمعی متفرق شدند مهاجرت بفرزین نموده و تقریباً دو سال اقامت کرد و ۱۳۰۴ آنجا  
 حسب امر ایهی بنا، سیر و سفر تبلیغی در ایران نهاد و بطهران و یزد رفته ۱۳۰۵ در شرفعات الهیه مساعی  
 جمیل و خدمات مقبوله انجام داد و در سال ۱۳۰۶ وارد شیراز شده مقیم و متزوج گردیده و بخدمت  
 تبلیغ در ایالت فارس و نیز بکتابت الواح و آثار بدیعه اشتغال جست تا در سال ۱۳۰۹ از طریق  
 بوشهر و در یاریارت عکاشا شتافته بمحضرا ایهی مسئول یافت و دو ماهی در کنت فضل و عطا  
 بسر برد که واقعه غروب شمس جمال ایهی واقع شد آنگاه عودت بشیراز کرده و از الواح کثیره مفصله  
 که خطاب بوی از قلم ایهی موجود است مقداری بسیار طبع و انتشار یافت و در لاجی چنین در  
 حق وی منظور میباشد انا نذکر من سمع ندائه و اقبل الی افضی و قام علی خدمه امری و انفضها  
 الامور علی ذکری و شانے و شنبه بما تشهد به لسان امری فی قباب عظمی الدینی بمنزله  
 بالعندلیب فی کتاب الاسماء لبشکرا لله فی الدیالی و الایام و با بکلمه میرزا امیر خدیو  
 آخر ایام حیات اقامت در شیراز داشت و گاه گاهی مسافرت تبلیغی با طرف نمود و در  
 سال ۱۳۲۲ از طریق بوشهر و در یاریجفا شتافته چندی زیارت و استفاضه حضرت عیسی  
 اعظم عجله ابها ۴ روز بر خور دار گشته و بموجب دستور از طریق سلا بمول و فقهار وارد گیلان  
 شد و چندی در آن حدود تبلیغ پر دخت سپس بفرزین و طهران و بلاخره بشیراز رفته بخدمت  
 دو قانس در شیراز سال ۱۳۳۰ واقع شد و خاندانی عتیقه لیبی بر جای گذاشت و خطبات و  
 الواحی بسیار از نیز از حضرت عجله ابها موجود است و خطبته شریفه و نسخ را بیکو غیوشت و در  
 مسقط بقیه سبب مرقع کلامی بدیعی ملیکی داشت و بجز و تدفیب او الواح و آثار بسیار



بسیار شد و دیوان اشعارش جمع و به نظام یافت و از آثار نظم و نثر و مکاتبه در ساله های اثباتیه  
 که نوشتند حضوراً مکاتباتی که با حاجی ملا قاضی لاهیجی نمود و ترجیح بند تا شریفیوار شد محمود  
 مصطفی و اشرفیوار فرمود که در حق ملا محمود شریفیوار لاهیجی بسود معروف مشهور است و  
 ادراقتها منصفانه در مدح دشمنی جمال اهل بیت از آنجمله قصیده را باین ابیات شروع کرد

نسیم روح میوزد بگر زلف یار من که صدگره کشوده شد ز بستگی کار من  
 ز سر گرفت زندگی دوباره جان زار من دل از برای جستجو روان شد از کنار من  
 که بلکه باید آگهی از آن بیگانه دلبر را

بزرگسالی از گرم بجام باده بخوار ما از آن مثنی که قطره اشک بجان زند سزار ما  
 کینه چنان نشاط ما کشد زخم دار ما و در بدل سرور ما بر ز سر حمار ما  
 بجان من بیک طرف گذار جمله کار ما = بیدری بر ز می بجام میکار ما  
 و یکی از قصاید منصفانه اش را در مدح حضرت عیض عظیم عبداله با این ابیات آغاز کرد  
 آفتابی شد پدید از آسمان بندگی کارش عیش گشت نورانی جان بندگی  
 قرین دوستی الوهیت چه ساکن شد ز مریح موج زن گردید بحر بسیران بندگی  
 و غزل چند سخن بگونه از اشعارش در اینجا ثبت نمائیم

هر آنکه ناظر جسد را گوید خراب من است بگستان چنان فانی ز کل چین است  
 عزیز منی که ز گمان حسن کرد طلوع هزار برینست بهر نفس در چه ذوقن است  
 بنام پرستش عشق آرد ای کلاف جان عزیز ما که سندان مصر جان دین است  
 مرا بر روی خود از اینها در زجه میخوانی خیل با شکست آنچه در جهان دین است

گل وجود من از خاک پاک میکده هست  
 کشیده صف بجهان هر طرف جنود طنون  
 اگر غم از پی غم میرسد ترا هر دم  
 عجبتر از همه شد عذیب در زندان  
 چه باک از اینکه غریب روان سوی وطن است  
 نگار من بیگانه ای هزار صف شکن است  
 همین میباش که این رسم عالم کین است  
 ایرو باغ و گلستان نشین زغن است

ایضا

داغ خط افتاد دیگر باره بفکر من است  
 من اگر ردمم اگر مستم اگر باده گسار  
 زاهد امر در سوی میکده گردید روان  
 شد روان حوی شراب از دل هر خم گسفی  
 بادو نشان همه گشتند پریشان هو طول  
 بعد از این روی من و خاک در پیر مغان  
 ببل روح چه شده فتمه زن از گلشن عشق

ایضا

روزگار نیست که دل باده نمنا دارد  
 دل دیده آنه چه بردا بردش از زنجیر  
 ولم افتاد بجهت سلسله و دام کمر  
 تا هم گفتمت که پذیر همه در دل دوه جا  
 عزیز پروان که تیر نژاد خیر بنفوس  
 لیکن از دست بی سازه نمنا دارد  
 وصل آشوخ پریراده نمنا دارد  
 غلر تو بر چشم افتاده نمنا دارد  
 چه بدلی از منی دل داده نمنا دارد  
 زاهد از سیر و سجاده نمنا دارد

بسته دل

۹۵۵

بسته دل در طمع حورو حضور فردوس  
 بهر عشق و میناست با گو که بیبا  
 ایضا غنایب از شود از بسکه سخن خدای

ز بند باک نزارم چه او بود و لبند  
 طربن عقل نگردد به بند هیچ حکیم  
 بسویش آهوی دل میدود بشوق تمام  
 بیرون نه قدم ایستد بوستان بهشت  
 بروی روشنت افکن زلف تیره نقاب  
 هزار روزی گرم ده بگوی خویش مضام  
 بزنج عشق تو تا غنایب یافته راه

مرا بنید بنیدید و کم دمیدم بند  
 دلی که گشت بزنج زلف او در بند  
 چه احتیاج که گیرد کمان و تیر کند  
 که پیش قدم تو افتد بسجده سر و بلند  
 مباد آنکه بجزرت رسد ز دیده گرد  
 تو را بروی گوی تو میدهم سوگند  
 نمود غنچه دل را بشاخ گل پروید

ایضا

فاندا نرا برین که خود برگزید همیان میکنند  
 هر چه در میان رخسار در خانه دین کرده اند  
 خود می را از پی یکت نشسته آتش میزنند  
 زنده و مشیت ذلت برای مالی مردم میکنند  
 فلسفه با هر که بر دین بیروی میزنند  
 با چنین احوالی هم دم از شریعت میزنند  
 معتقدند هر چه بخورند از برون و حشر حساب

لیکن بر هر منوانی حکم زندان میکنند  
 جنبش ذات خویش را چون کره پنهان میکنند  
 خوان و خانه سرنگون از بهر یکی آن میکنند  
 هر زمان سجده بدو مان از پی نان میکنند  
 حیل با با گبر و ترسا و مسلمان میکنند  
 با چنین احوالی که در حق ایمان میکنند  
 پس هزار زندگی اینگونه زانیان میکنند

از چا



از پی یک شمع جمعی را برشان میکنند  
 آستان زانغ را در باغ وستان میکنند  
 آنکه بود از دو دیده غایت دستور  
 دل شد از آنجوده غیرت جبل طور  
 شعله کشد از عشق جلوه کند نور  
 خفت باقی بدخت نانشم غور  
 چشم گشایم بسوی کوشرد کافور  
 قاصرم از دیده آنکشم بسوی حور  
 یافت چه خوش مرهم جراحت ناسور  
 روح بقا چون مسیح بر دل ز بجور  
 از لب شیرین ماه من بدش نشور  
 با گل خسار اوست خوشدل دسور

ایضا

ثابت اندر هر جانان باش در جهان غم مخور  
 پیش آید که بر زان مشغول اندر عشق دوست  
 ایغریز از شاهن مصر بقا داری طمع  
 گوی با یقوتوب دل کار مهر جان آید بشور  
 چون بودی از طر قهرا از بار مشکین طره جمع  
 کرده ای جان میرسی بر وصل جانان غم مخور  
 هم ز عشق او شود هر مشکلی آسان غم مخور  
 پس چه یوسف صبر کن در جاهه دزدان غم مخور  
 بوی پیرا برین دزدان شد سوی کفان غم مخور  
 گر کند کیستی ترا خاطر پشیمان غم مخور

چون شدم اندر طریق عشق اوسا کلفت اگر  
 در بساط عشق اگر محبوب جانان آدمی  
 کافرتم خزانند تر ساه و مسلمان غم محوز  
 چند گاه ای کز شوی مجوس سلطان غم محوز  
 گر کشی در عشق اورنج فراوان غم محوز  
 یابد از این خار زینت هر گلستان غم محوز  
 عذیب خوش سخن در سخن اگر کردید خوار  
 ایضا

نمود دیده از این پس ز پی یار دگر  
 نشکفت آن گل رخسار گلستان جمال  
 ساقی سلسله تو داوه بما باده روح  
 دلخیز بر ما مهران ای شیخ که از روز ازل  
 نماند دل پس از این که لبست کرد و بی عالم ایثار  
 از کرم و بسخنه دل را بجزایجان عزیز  
 نکشید بریم هنوز از دل خود خار فریاد  
 گر از این دست دهد ساخر می ساقی روح  
 عذیب است که تا گشته مقیم اندر سخن  
 هر دم از شوق زند نغمه با طوار دگر

و از آنکه عجز از زنده است که با پرش میز و کسین بجز غصن اعظم عبد لها و ستاد  
 و شوی دستان

از مدامی در سپیده ام در جالست چهره زردم  
 زنده ای حال مرز ای کس سیه است از معالک  
 از کرم رحمی نما بر انگ گم و آد کس دم  
 رحمتی آور برین بوی سپید و روی زردم

رنگ و گنگ و کوز که فرکوم و میردوم و عیسیان  
 ای مسیحی زمان از فضل کن در مان در دم  
 در استان محبت کتر از حاشاک و خادام  
 گر بخوابی بیانی بهتر از شمشاد و در دم  
 فضل نفس است از روی در بارگاه قدس ایام  
 عدل صرف است از کسی از پیشگاه قرب طردم  
 گر بنا بریدی سخاوت صحت برین پیانی  
 مرد این میدان کسی باشد که دست از جان بشوید  
 من که اندر قید جانم کی توانم گفت مردم  
 منتقل از غیر حق کی گشته ام با اینکه دایم  
 در خیال نفع و ضرر نوش و نوش و خردم  
 بر تقدیم حضور اندست چیزی بنزدوم  
 لاجرم این طفل را تقدیم و قربان تو کردم  
 ای اب روحانیان ارباب ارواح حقایق  
 جسم و جانم مستفیض از فیض عامت مردم  
 غنایب بنوا گردید که میخواهم بزودی  
 روی نیکوی تو بینم دور افتد ام تو کردم  
 دیگر از معارف بنایان همی ز ابراهیم خان گرگانی  
 استیاج الملک متدین و نسی  
 در شنبه و محاسب بوده همراه میرزا اسید قلی معادن الملک بن میرزا اسید حسن قهرشی از  
 بر زمین متدین که وزارت عهد آه خان والی داشت برای اداره حکمرانی گیلان فرستند  
 در حدود سال ۱۳۱۲ بود که غنایب خان فرغانه و ایمان گردید و نزد بر خانی از آن زمان دارد  
 حکومت اندکی از غنایب از وجه عقیدت بر کشید و آنان توافق کرده بر تاجت و عدالت  
 استخفافش خوبستند و مجلس رسمی برابر استند و بیگساری بر نه استند و چون نوعیت  
 دام میرزا ابراهیم رسیده و ابا نمود با گوشه بر یکدیگر نگریسته با شماره فرمانده که آنچه در باره  
 شنیده اند صدق بود و او را نیز از نشان که تهیه نماد و ایتاد ناره نماد بود برده بی تانی  
 جام نوده را گرفته گوشه لب تر کرده شیر گشت جانور که نماد نه استام می پرستی شده من ام



بجز آن مقام مسلمانی خود را ثابت ننمایم و سزاوارست که از اداره حکومت خارج  
 گردید و پیشکاری بیگانه بی رشتی را که نامت لکن ناحیه شمال را با جاره و پشت در عهد  
 گرفت و املاک و دوات بیگانه بی رشتی را نیز اداره کرد و بدینرو مالیکت و ثروت و شهرت  
 فیما بین امالی گیلان حاصل کرد و با دیانت و امانت و حسن اخلاق و فصاحت و قدرت  
 و عظمت نزد مردم و جاهت یافته همه گونه مساعدت نسبت بهائیان و نصرت نسبت  
 با مرابیه نمود و کثیری را تبلیغ کرد و بعد از غروب شمس حال ابی سفری با رضی عکاشا شافیه  
 مدنی در جوار عنایت و افضال حضرت عبدالباقی زیت ۱۳۱۸ و عودت نموده در سال ۱۳۲۰  
 که چنانچه در بخش لاجق میادیم در رشت با قدم بعضی از ملاک برای اهل بافقته برخاست  
 بحکم ولیان تنگابنی نصرالدوله (سپهسالار) حکمران گیلان تبعید بظهران شد  
 و با یکساله سالها عضو محفل دجانی رشت و میصدر انواع مساعدت و خدمت و مرکز قیام و قیام  
 امور امریه و محفل توجه و عنایت مرکز امر بود و الواحی کثیر از بیانات ابی و حضرت عبدالباقی  
 در بخش موجود است و بالاخره در سال ۱۳۲۹ بدست بعضی از جنگلهای معروف که بخش  
 لاجق شتمه میگویم در فریه واقع بقرب رشت که متصرفه اش بود شهید و در قم مدفون  
 گردید و خانواده و همه مشرفه اینهاج بر جای گذاشت دیگر از معارف بهائیان رشت  
 برادران بچکانه که اینها ان سادات حسن لقب یافتند و اینها نشان تبریق حسن  
 است آقا شهید رضا آقا میرعلینقی آقا شهید محمود آقا  
 شهید اسدالله آقا شهید محمد امیر آقا شهید اهل رشت تجارت پیشه بود  
 و در آنکه غلبه بر من با بر ابی شدند و آقا شهید رضا آقا شهید کمال ایمان و خلاص

و نفوس بوده در چنان ایام اندیشه و احتیاط بجان خود مجامع اهل بهائیت همی نمود و حضرت  
 وحدت همی کرد تا در سال ۱۲۹۸ درگذشت و خانمان برجای گداشت و آقا سید مهدیه  
 بقزوین و آقا میرعلینقی بطهران مقیم شده تجارت نمودند و آقا سید نصرته به بادکوبه رفته تجارت  
 پروراخت و آقا سید مهدیه بعد از پشت آمد و با آقا میرعلینقی تحت حمایت دولت روس  
 با آنکه راه شوسه انزلی و طبرازار از دولت ایران اختیار گرفته ساخته قرار می دادند چندی بعد  
 مسافری در حال نعل امتعه و منفولات راه را قبضه کردند و در منازل و ابنیه و عمارات من طریق  
 بجهت آنست مسافر دستراحت و اکل و شرب دارد و عابر لوازم تهیه کردند و مالک ضعیف  
 و عشار و ثروت و استعمار و از بهائیان با اقتدار شدند و لوح اتحاد در حجاب آقا سید مهدیه  
 صادر شد و در حق هر یک از اخوان مذکور الواح متعدده موجود است و در مابین این فتنه الی آخر  
 ایجات در نشینند و فتنه حادثه در طبران در اثر دفع جسد آقا میرعلینقی در قبرستان میورد  
 بسر قبر آقا که اکنون در عصر پهلوی بجای آن باغ فردوس نامی گشت در بخش لاهی میوریم  
 و کترین اخوان آقا سید نصرته چون از گیلان به بادکوبه رفته اقامت و تجارت کرده حجره شرا  
 محل ملاقات دارند بهائی فرار داد و محترمه از اهل بادکوبه از قبضه دولت روس باز و واج آورد  
 و مالک ثروت و نفوذ و شهرت گشتند و بایران برگشته مقیم طبران شد و در سنین فقرات  
 و تشییقات بر این فتنه احدی تعرض با و نتوانست و حمایت و سرپرستی از مظلومان نمود و قری  
 و ابنیه و عمارات ضمیمه تأسیس کرد و سالها عضو منحل روحانی و باران و مصدر رجالات بهائیان  
 و طرف توجهات و مراجعات بخیره حضرت عبدالباقی شد و در مواضع لازم مساعدت و بدل  
 مال و غیر کرد و راست مرتفعه امرایش بود تا بسال ۱۳۱۰ درگذشت و در مقبره بهائی گلستان

چاود مدفون شد و از هر یک از برادران همچنانکه خاندانی وسیع نایس شد که نسبت بجدشان باقر  
 فیز خنسی معروف اند دیگر از بهائیان معروف است آقا میرزا احمد می بن حاجی جعفر در سال ۱۲۹۱  
 که بیت مرحله از مراحل عمر اطمینان کرده در یکی از مدارس وینیه کتب علوم عبریه منموده ذکر می از بابیه  
 بمقتضی رسید و نام میرزا علی شرف را بدین عنوان که مبلغ مخطاطه در لاهیان است شنید و  
 بدون اخبار احدی بآن بلد شتافت و با عنایت مکالمه در خصوص این امر کرده حق را یافت  
 و برشت برگشت و تحت والد خود آنگاه جمعی از طلاب مدرسه و غیرهم را تبلیغ نمود و بدولت  
 میرزا علی شرف با حاجی نصیر و برخی دیگر از جناب ساکنین شت معاشر گردید و روزی با شغل عظامی  
 خویش اشتغال و شبها با احباب اجتماع و چنانچه می کرد تا سال ۱۲۹۷ بعضی از معاندین  
 خیر مجتهد بلد آقا میرزا عبد الباقی دادند و دفع انانرا خواستار شدند و بواسطه شرفی که میرزا  
 را بواسطه اتمام تبلیغ و قدم رعایت جنسیا حاصل بود مجتهد سخت ویرا محض خود طلبیده  
 و میرزا احمد می همی که وارد مکتوبه خانه مجتهد شد انبوهی از احاطه انام را مشاهده نمود که قیاسی  
 اجرا دستور مجتهد و تحریر و آزار وی بودند ولی بجز در مقابله با مجتهد باعتبار سابقه شناسایی  
 بر خوردی گرم و دوستانه نمود که مجتهد روی بکنایه برین کرده چنین گفت من خود میدانستم که  
 اشتیارات مذکوره اقرا است و در حسن عقیده و ایمان میرزا احمد می شککی نیست و میرزا  
 احمد می با تواتر فی اخبار تشریح نموده چنین گفت که من خود علت ظن بعضی مردم را در باره ام  
 طریق دانستم که چند می پیش مرا با درویش تصادف طاعات شد که بیانی بقایب جناب  
 داشت از ابد اشتغال با ایل ششم و پس از چند روز پس چنین اخبار کرد که شما شنیده ایشی  
 عشریه بگره چوبی با جدایت و اخبار آمده متذکر فهور قائم در سنه ۱۲۹۰ بنسبت من شتم